

## بسم الله الرحمن الرحيم

### تمدن سرمایه‌داری و فساد دیدگاه داروینیزم در ارتباط به زندگی (1)

(ترجمه)

بوریس جانسون، نخست وزیر انگلیس، در 12 مارچ 2020م، شهروندان کشورش را در ارتباط به شیوع ویروس کرونا (کوید - 19) شوکه کرده گفت: «من در این میدان واضحاً همراه شما و همه مردم بریتانیا خواهم بود. بسیاری از خانواده‌ها عزیزان شان را قبل از فرارسیدن وقت‌شان از دست خواهند داد.» پاتریک فالانس، بزرگ‌مستشاران علمی دولت انگلیس، بیانیه را ارائه داده گفت: تا زمان دست یافتن به "مصونیت عمومی"، ویروس کرونا می‌تواند حدود چهل میلیون نفر از ساکنان بریتانیا یا 60٪ از جمعیت آن را آلوده کرده و بعد از کشور مان رخت برمی‌بندد (شبکه الجزیره، 2020/3/15 میلادی). بزرگ‌ترین مجله سیاست خارجی ایالات متحده "فارین پالیسی" در گزارشی بر اعتراف دولت جانسون مبنی بر عدم موفقیت استراتژی آن برای اجازه دادن به انتشار ویروس و ایجاد حوزه‌امن در برابر آن، اشاره داشت. از دکتر تیدروس گبریسوس، مدیر کل سازمان بهداشت جهانی، چنین نقل شده است. «این ایده که کشورها باید از مهار کامل ویروس به کاهش آن کوتاه بیایند، یک ایده اشتباه و خطرناک می‌باشد.» (القیس، 2020/14/3 م). این که بدیل سیاست "مصونیت عمومی" انگلیس در چهار چوکات فلسفه تمدن سرمایه‌داری حاکم چیست و چرا انگلیس شکست خورد و از آن سیاست عقب‌نشینی کرد؟ همان چیزی است که سعی خواهیم کرد با تعمق در مفاهیم بنیادی تمدن سرمایه‌داری به آن پاسخ دهیم.

این مقاله قطعاً بر این تأکید دارد که ریشه و اساس سرمایه‌داری فاسد است؛ زیرا این نظام بر دیدگاه داروینی در ارتباط به زندگی مبتنی می‌باشد، که زاده تئوری حق طبیعی و توهم تکامل است. این دیدگاه داروینی در اندیشه و طرز فکر بسیاری از متفکران غربی - به ویژه انگلیسی‌ها - مانند آدام اسمیت (واضع قوانین اقتصاد سرمایه‌داری) قابل ملاحظه می‌باشد.

لازم به ذکر است که مجله الوعی در شماره‌های (394 و 395) موضوعی را به عنوان "فساد تمدن سرمایه‌داری و فروپاشی نزدیک آن" منتشر ساخت. این نشریه در ماه‌های ذی القعدة و ذی الحجه 1440 هجری قمری مصادف با ماه‌های جون و آگست 2019م صادر شده بود. این نشریه فساد تمدن سرمایه‌داری را به وضاحت توضیح داده و بیان داشته بود که فساد این نظام برای مردم آن آشکار شده و تلاش‌های هم برای جایگزینی تمدنی غیر از آن به جایش نیز صورت گرفته است و آن تمدن عبارت از کمونیزم بود، که آن نیز ناکام و سپس فروپاشید. اما ما در آن زمان به تفصیل در بیان این موضوع نپرداخته و مظاهر و پیامدهای آن را بیان نداشتیم، نه در ارتباط به مفکوره و اساس تمدن سرمایه‌داری و نه هم در ارتباط به نظام‌های برگرفته شده از آن. طوری که در آن زمان گفته شده بود که قضیه فساد سرمایه‌داری یک قضیه واضح برای خود پیروان سرمایه‌داری بوده و به وضاحت در نزد تئوری پردازان آیدئولوژی سوسیالیزم متبارز است.

هم‌چنین می‌توان ریشه‌ها و اساسات این تمدن را در دیدگاه‌های نظریه‌پردازان حق طبیعی، قراردادهای طبیعی اجتماعی و مؤسسین دولت، نیز دنبال کرد، مانند توماس هابز، جان لاک، روسو و مالتوس. چیزی که به عنوان جایگزینی برای نظریه

حق و یادخالت‌الهی در زندگی مطرح شده بود. دیدگاه سرمایه‌داری داروینی در ارتباط به زندگی توسط چارلز داروین تبلور یافت و بعداً داروینیزم اجتماعی از آن نشأت گرفت.

---

هدف این مقاله آشکار ساختن جنبه‌ها و مظاهر فساد تمدن سرمایه‌داری می‌باشد، از زاویه نتایج مفهیمی که این تمدن بر اساس آن بنا یافته است، چون -داروینیزم، حق طبیعی و سکولاریزم- و همچنین هدف این مقاله بیان فساد است که در نتیجه تطبیق نظام‌های ناشی از این قاعده فکری بروز کرده است.

منظور ما از فساد یک‌پدیده، بیرون شدن و یا دور شدن آن از هدفی می‌باشد که به خاطر آن پدید آمده است. همان‌طور منظور از فساد دیدگاه داروینیزم در ارتباط به زندگی، فساد اساس و بنیادی می‌باشد که این دیدگاه بر مبنای آن ایجاد شده است و همان‌طور فساد پیامدها و نتایجی که تمدن سرمایه‌داری در پی داشته است، از زاویه فساد در معیشت و پیشبرد زندگی، سپس بی‌چاره‌گی روحی/روانی و بدبختی انسانی به جای خوشبختی آن.

نگاه سرمایه‌داری به زندگی باعث ایجاد فساد سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شده و سبب جنگ‌ها و درگیری‌های بسیاری بوده است، نژادپرستی، ملیت‌گرایی، و غیره از بدی‌ها و شرهای که برای بشریت به بارآورده است. حتی برخی از پیروان تمدن و سرمایه‌داران غربی خود به زشتی و جنایات این دیدگاه اعتراف نموده‌اند، به ویژه به زشتی و جنایات داروینیزم اجتماعی ناشی از آن، که باعث ایجاد مفکوره‌ای نژادپرستانه‌ی اروپایی مانند نازی ایزم و فاشیزم شده است.

در این مقاله سعی بر این شده تا وضاحت داده شود که دیدگاه فاسد داروینی در مورد زندگی، روحی‌است که در همه مفکوره‌ها و نظام‌های سرمایه‌داری دمیده شده است. بدین ترتیب می‌توان فهمید که چرا برخی از کشورها سیاست "مصلوبیت عمومی" را در زمینه طبی/پزشکی، که بر همین سیاق می‌باشد، اتخاذ کرده‌اند و همان‌طور خواهیم فهمید که چرا این سیاست به طور نمونه شکست خورده و امریکا و انگلیس از آن عقب‌نشینی نمودند. نتیجه‌گیری نهایی این است که تا زمانی که این روحیه شریر و شیطانی و فاسد سرمایه‌داری ریشه‌کن نشود، بشریت از شر این فساد خلاص نخواهد شد، به ویژه این که این داروینیزم فقط به داروینیزم اجتماعی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه از آن فراتر رفته و به دیدگاه کلی از زندگی تبدیل شده و روحی‌است که در سر تا پای تمدن سرمایه‌داری در جریان است.

---

### داروینیزم اجتماعی زشت‌ترین و فاسدترین چهره سرمایه‌داری!

داروینیزم اجتماعی بر اساس قانون انتخاب طبیعی توسط چارلز داروین، زیست‌شناس انگلیسی در تفسیر اسطوره‌ی تکامل موجودات زنده و توانایی انطباق و زنده ماندن در درگیری به وجود آمد. داروینست‌های اجتماعی از همه مهم‌تر هربرت اسپنسر و والتر باغوت، بر اساس نظریه داروین و قانون انتخاب طبیعی؛ ایده برتری نخبگان منتخب نژاد بشر را در ازای عقب‌ماندگی انواع دیگر آن، نظریه‌پردازی کردند. اسپنسر که مسیر استاد خود داروین و مسیر استاد خود، مالتوس را پیموده است، به این نظر است؛ گروهایی هستند که در مقایسه به گروه‌های عقب‌مانده؛ قادر به انطباق و پیشرفت اقتصادی و علمی

خود می‌باشند. بنابر این، بهره‌برداری و به بردگی کشیدن گروه‌های عقب‌مانده از سوی گروه‌ها و افراد پیشرفته از نظر وی یک امر عادی بوده و حتی یک امر طبیعی است که قابل اعتراض نیست.

اصطلاح «داروینیزم اجتماعی» برای اولین بار در سال 1879م. در مقاله‌ای توسط "اسکار اشمیت" ظاهر شد؛ سپس این اصطلاح در اواخر سال در جهان انگلیسی زبان گنجانده شد؛ سپس "ریچارد هافستادتر" مؤرخ آمریکایی کتاب خود "داروینیزم اجتماعی در اندیشه آمریکایی" را در جریان جنگ جهانی دوم در سال 1944م. به‌نشر رساند. و این همگام با شیوع و پخش نظریات پیرامون ارتقاء و پیشرفت اجتماعی و تمدنی در اروپا بود، آن‌هم در جریان عصر "پیشرفت و روشنگری" قبل از داروین. ویژه‌گی و مشخصه داروینیزم اجتماعی، اخذ نظریات داروین از زمینه زیست‌شناسی در تکامل، درگیری و بقا می‌باشد، علی‌الخصوص بکارگیری آن‌ها در مطالعات اجتماعی و عرصه‌های سیاسی.

فساد و زشتی نظریه اجتماعی داروین نسبت به زندگی بسان روشنی آفتاب واضح است، حتی برای خود سرمایه‌داران. آن‌ها این نظریه را یک نژادپرستی غیرانسانی می‌دانند که مردم را بر اساس، نژاد، رنگ و ظاهر متفاوت تقسیم می‌کند، و به جنگ‌ها و درگیری‌ها دامن زده و منجر به استثمار، استعمار و نسل‌کشی انسان‌ها می‌شود. تمام شرها و بدی‌ها در آن تجسم یافته است. بنابرین آن‌ها سعی و تلاش دارند تا از آن بگریزند و ادعا دارند که که بی‌وقفه با آن مبارزه می‌کنند!!

### خطرات تاریخی نظریه داروین

به دلیل پیامدهای خطرناک داروینیزم سیاسی در قرن نوزدهم و بیستم، که در جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید، سرمایه‌داران با یک‌دیگر وارد جنگ شدند، که در نتیجه کشورهای حامل عقاید نظریه اجتماعی داروین مثل: نازی آلمان، فاشیسم ایتالیایی، و نژادپرستی راستگرا که در تمام نقاط جهان گسترش یافته بودند، به شکست مواجه شدند و بدنبال آن، غرب خطرات افکار مکتب اجتماعی و سیاسی داروینیزم را نه تنها به دست خود بل با خون خود لمس کرد و بلافاصله در راستای مبارزه نمودن و ریشه‌کن نمودن آن دست بکار شد.

اما غرب سرمایه‌دار پس از دیدن خطرات موجود در این نظریه داروینی برای خود غرب، ادعا کرد که آن را رها کرده و دست از مبارزه آن کشیده است؛ اما وی نتوانست که این فساد را با شناسایی اصول و اسباب این نظریه معالجه کند و از آن نجات یابد، بلکه به خلاصه کردن نتایج این نظریه، که وحشتناک‌ترین آسیب‌ها را به آن وارد کرد، اکتفاء نمود و اساسات و ریشه‌های تولیدکننده داروینیزم را به همان حالتی که بود باقی گذاشت. این نشانگر وجود یک نقص ذاتی است که هنوز در تمدن سرمایه‌داری و طرز تفکر آن وجود دارد، به ویژه طرز تفکر فاسد آن که از علیت و خاتمیت قطع شده است.

هنگام بررسی بسیار از افکار و نظام‌های برخاسته از تمدن سرمایه‌داری مانند: اقتصاد، سیاست، جامعه و سایر موارد در می‌یابیم که روح نظریه داروین هنوز آن را تحت فشار قرار داده و آن را به حرکت می‌آورد. غرب هنوز هم از نظام اقتصادی سرمایه‌داری استفاده می‌کند و با بررسی واقعی متوجه می‌شویم که نظریه اقتصادی سرمایه‌داری مبتنی بر همان نظریه داروینی در مورد زندگی است که در نتایج خود، خطرش کم‌تر از نتایج داروینیزم سیاسی نیست.

این شمه‌ای از دریای خطرات ناشی از -در طول تاریخ- نظریه داروینی نسبت به زندگی است و از جمله می‌توان به جنایات، بی‌عدالتی‌ها و فساد که خود غرب و جهان متحمل شده اند، اشاره نموده است. اما مردم این تمدن سرمایه‌داری،

نمی‌خواهند با واقعیت فساد اساساتی که تمدن‌شان بر آن بنا شده است، مواجه شوند و با آن مبارزه کنند؛ زیرا آن‌ها در تطبیق این تمدن و تحمیل آن به جهان با زور، استعمار، رسانه‌های جعلی و ارتش مزدوران فکری و سیاسی خود گام‌های دور و بلندی برداشته‌اند. بنابر این، آن‌ها بخاطر حکمرانی یک مشت افراد سرمایه‌دار فاسد و سودجویی که از این اوضاع به نفع خود استفاده می‌کنند، نمی‌خواهند دست از فساد بکشند و سرمایه‌داران عادی هم تمایل به ایجاد تغییر از داخل به دلیل تداوم قدرت و بقاء نظام‌های زندگی ندارند...

بنابر این، با وجود این که غرب نظریه داروینیزم اجتماعی را پس از آن که در جریان هر دو جنگ جهانی با خطرات آن مواجه شد رد کرد، باز هم تاثیر زنده ماندن آن در اشکالی مانند: لیبرالیسم فردی و سرمایه‌داری که قدرت در دست قوی‌ترین شرکت‌ها متمرکز است، به چشم می‌خورد. هم‌چنین تأثیر آن در هویت ملی که اساس آن برتری دانستن خود نسبت به دیگران و نظایر آن است، هویداست. این تأثیرات و نظایر آن راه نجات و بیرون رفت از این نظریه را دشوار ساخته است. بنابر این، آن‌ها به تمدن دیگری احتیاج دارند که یک بدیل مناسبی برای برکندن تمدن‌شان از ریشه و پاک‌سازی زمین از فساد آن باشد و تا آن زمان، روند وصله زدن لباس فرسوده این تمدن سرمایه‌داری ادامه خواهد یافت و سپس تلاش خواهد شد تا به نام روند توسعه با شرایطی که در جهان روبرو است، تحت نام پیشرفت سازگار شود و احتمال می‌رود که این روند خرابی بیشتری را بار آورده و آن را متعفن‌تر سازد.

**داروینیزم سیاسی و ناسیونالیسم نژادی:** ایده داروینیزم سیاسی برخاسته از ایده داروینیزم اجتماعی می‌باشد که منجر به ظهور مفهوم دولت-ملت و عقاید نژادپرستانه در اروپا گردید. بناء احساس ملی بر اساس ایده برتری جوئی (یک قومیت یا گروه مذهبی) بر گروه‌های دیگر و سایر ادیان استوار است که بذر نژادپرستی را بر دوش دارند. ظهور این ایده ملی‌گرایانه منجر به جنگ‌های زیادی بین کشورهای اروپایی در طول قرن نوزدهم و بیستم و احزاب ناسیونالیست در حال رشد تا به امروز شده است.

با تجزیه و تحلیل نقدی عمیق و بنیادی از آغاز جنبش‌های ملی‌گرا مانند نازیسم یا صهیونیسم، به نظر می‌رسد که "سوس" داروینی اجتماعی با روشنی و صراحت آن‌را خواه در عقاید یا در شیوه‌های شان پوسانیده است. مثلاً هتلر رهبر حزب نازی اقدام به سوختاندن موانع دائمی، مریضان، ضعیفان و تمام جنسیت‌های غیر اروپائی نمود، زیرا آن‌ها نمی‌توانستند با پیشرفت و کیفیت با محیط برابر باشند و هم‌چون آلودگی‌های جامعه برتر آلمان محسوب می‌شدند. هم‌چنین این موضوع را در اندیشه جنبش صهیونیستی نیز می‌بینیم، که بر این عقیده بود یهودیان مردم برگزیده الله هستند و آن‌ها مستحق آن چیزی اند که مردمان دیگر از آن برخوردار نمی‌باشند؛ زیرا الله مردمان دیگر را "هم‌چون الاغی برای خدمت آن‌ها" آفریده است.

تا هنوز هم غرب ایده ملی‌گرایی تولید شده توسط دیدگاه داروین‌را بر می‌گزیند و با وجود بحران آن و بحران دولت-ملت، هنوز از آن دفاع می‌کند و به سوی آن فرا می‌خواند. غرب در حل مسئله قومی ناکام ماند و اروپایی‌ها برای تحمیل مرزهای بین ملیت‌ها با نبردها و جنگ‌های خونین درگیر شدند. ملی‌گرایی و وطن‌پرستی سبب شد تا اروپا را به دولت‌های کوچک و کشورهای جدا جدا تقسیم کند. این پیوندهای ملی و قومی از تجلی نژادپرستی و احساس برتری برخی نژادهای انسانی نسبت به دیگران است.

چنان که از اقدامات کشورهای اروپایی و آمریکا در هنگام شیوع ویروس کرونا آشکار شد که هر کشوری با سایر کشورها برای به دست آوردن داکتران و تجهیزات طبی مانند ماسک و دستگاه تنفس بدون تلاش برای همکاری با یکدیگر برای مقابله با این ویروس تلاش و مبارزه می نمود و این ناشی از خودخواهی عمیق و تلاش جهت دنبال کردن منفعت خاص برای هر کشور است که این نتیجه ایده مبارزه بقاء داروینی است.

**مرکزیت و برتری اروپا و رابطه آن با استعمار:** با توجه به احساس انسان اروپایی به طور کلی - به ویژه سیاستمداران و اندیشمندان آن‌ها - از برتری و برتری جوئی نسبت به سایر مردم، تا جایی که سرمایه‌داران غربی شروع به دیدن خود به عنوان موجوداتی با پیشرفت و ترقی بیشتر می کنند؛ به عنوان مثال، ماکس وبر، متفکر دایرةالمعارف آلمانی، در کتاب معروف خود تحت عنوان "اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری"، کسی است که سرمایه‌داری را در جوامع غیر پروتستان مسیحی غیرممکن می دانست.

از این مفهوم تقسیم جهان به جهانی متمدن غربی و دیگر مردمان عقب مانده پدید آمد و این مفهوم حق استعمار مردم غیراروپایی جهان را به بهانه تعلق آن‌ها به نژادهای پایین انسانی که باید توسعه یافته باشد تا بتواند خود را اداره کند و تمدن غرب باید به بهانه ارتقا، توسعه و متمدن ساختن به آن‌ها اختصاص یابد، برای آن‌ها توجیه کرد. نه تنها این، بلکه در یک مرحله آینده، نژادهای متمدن انسانی به احتمال زیاد نژادهای نادان را در تمام نقاط جهان از بین ببرند.

**ریشه‌های عمیق داروینیزم در اندیشه سرمایه‌داری:** هنگامی که به کتاب بزرگ‌ترین اندیشمندان بنیان‌گذار ایده‌ها و نظام‌های سرمایه‌داری نگاه می‌کنیم، در می‌یابیم که آن‌ها در اصول و نقطه‌های آغازین با هم مشترک اند که دیدگاه آن‌ها را نسبت به زندگی تثبیت و شکل می‌دهد. خاطرنشان می‌کنیم که ارکان این دیدگاه به زندگی توسط "چارلز داروین" زیست‌شناس انگلیسی تکمیل شده است. بنابر این، برای درک حقیقت دیدگاه داروینیان در مورد زندگی، خوب خواهد بود که نظریه داروین را وضاحت بخشیم.

نظریه داروین تلاش می‌کند تا ایجاد و تنوع اشکال مختلف موجودات زنده را ناشی از قانون تکامل خود به خود و تصادفی تفسیر کند که بهترین افراد را برای انتقال صفات‌شان به نسل‌های آینده از طریق میکانیزم طبیعی به نام مبارزه برای بقا و بقای اصلح انتخاب می‌کند. نظریه داروین از ایده تضاد بین موجودات زنده اعم از اعضای یک گونه یا انواع مختلف موجودات ناشی می‌شود.

نظریه داروین ادعا می‌کند که سبب یا سر درگیری، افزایش تعداد موجودات زنده و مقادیر محدود غذایی است که توسط طبیعت فراهم می‌شود، گونه‌های زنده مطابق قانون توالی هندسی تولید مثل می‌کنند، در حالی که تولید مثل مواد غذایی طبق قانون توالی‌های عددی صورت می‌گیرد. به این معنی که تعداد افراد به روشی بالاتر از مقدار مقادیر غذایی موجود افزایش می‌یابد. بنابراین مسئله، محدودیت منابع طبیعی و تضاد بین بسیاری از گونه‌های زنده بر سر آن‌ها سبب مشکل شده است که یک مبارزه برای بقا در شرایط دشوار است؛ کسی که در این مبارزه پیروز می‌شود، بهترین است. بنابر این، بقا برای بهترین است و برترین فرد کسی است که قدرت داشتن ثروت را دارد و می‌تواند از آن دفاع کند. او کسی است که سزاوار بوده و از جانب طبیعت انتخاب می‌شود تا صفاتش را به نسل‌های آینده انتقال دهد و این قانون است که منجر به رشد

موجودات زنده می‌شود، بدون این که نیازی به مداخله یک فاعل از نیروی خارجی (خالق) باشد؛ بلکه هر آنچه اتفاق می‌افتد، به موجب قوانین طبیعی داخلی اتفاق می‌افتد.

عقاید و نظریه‌های بعدی، که از اروپا نشأت گرفتند، به نظریه داروین بستگی داشتند و این نظریه را به عنوان یک نظریه علم طبیعی توصیف می‌کردند که برای نظریه‌ها و عقایدی که بر اساس این نظریه بناء شدند، قابل اطمینان، قانونی و علمی است، مانند داروینیزم اجتماعی، استعمار و نظریه‌های نژادپرستانه مانند نازیسم و ملی‌گرایی افراطی و غیره. به همین ترتیب، نوعی مشروعیت علمی برای اندیشه‌های پیش از نظریه داروین، مانند نظریه مالتوسی درباره جمعیت، نظریه اقتصاد سیاسی آدام اسمیت و دیگران بخشید.

در این مقاله، ما اقدام به اطلاق یک اسم معین به تمام بنیادهایی که مکتب سکولار سرمایه‌داری بر آن بناء شده، نظریه‌های بعدی در اقتصاد، سیاست و جامعه، همه نظام‌های نشأت گرفته از آن نمودیم و آن عبارت از دیدگاه داروینی برای زندگی است، منظور ما از این کار این نیست که داروین کسی است که آن را ایجاد کرده یا آن را تأسیس کرده است؛ بلکه نظریه‌ای است ریشه‌دار و اصیل در اصل سرمایه‌داری که اولین بذر آن در قرن شانزدهم میلادی است که داروین از پیشینیان خود گرفته است؛ اما وی با نظریه خود ارکان آن را کامل کرد؛ سپس آن را نشر نمود و به‌سوی آن تحت پوشش علم طبیعی فراخواند و این دیدگاه داروینی به زندگی همان نگاه سرمایه‌داری به زندگی است.

پس از آن که غربی‌ها نظریه داروین را پذیرفتند و قلب‌شان را با روح آن آغشته کردند، داروینیزم اجتماعی عادی شد و در علوم اجتماعی مورد پذیرش قرار گرفت؛ زیرا با اتکا به یک نظریه علمی (داروین) و قوانین طبیعت مشروعیت پیدا کرد و بسیاری از عقاید نژادپرستانه مانند نازیسم از این دیدگاه داروینی نشأت گرفت و فلسفه‌های سوسیالیستی و وجودی، فلسفه نیچه و هم‌چنین فروید در علم روانشناسی، برخی گرایش‌های ادبی از آن متأثر شد. این دیدگاه هم‌چنین در خدمت اقتصاد سرمایه‌داری بود و آن را پشتوانه علوم طبیعی و قوانین آن قرار داد؛ همان علمی که سرمایه‌داران آن را به عنوان مرجع طبیعی حقیقت تقدیس می‌کنند.

## داروین و متفکران سرمایه‌داری

دیده می‌شود که دیدگاه "تکامل" که تکامل زندگی را تفسیر می‌کند، بدون این که تصمیم خالق حکیم در آن مداخله کند تا حد زیادی به روش تکاملی، که اقتصاد بازار آزاد به آن باور دارد، شبیه‌است؛ چنان‌که هر فرد و هر شرکت برای تحقق شکوفایی در آن (بازار) بدون نیاز به طرح مرکزی یعنی مداخله دولت تلاش می‌کند.

تأثیر اقتصاددانان و سیاسیون بر داروین کاملاً واضح است، چون چارلز داروین سال‌های زیادی را از لحاظ فکری بین افکار "دیوید هوم"، "آدام اسمیت"، "روبرت فیرگوسون" و "هشینیسون" قرار داشت. وقتی داروین در سال 1829م در کامبریج به‌سر می‌برد، در رساله‌ای نوشت: «پژوهش‌های من در مورد آدام اسمیت و ژان لاک تدوین یافته است.» چارلز داروین در زندگی‌نامه خود نوشته است: «در سال 1838م پس از آن که شروع به بحث سیستماتیک خود نمودم، کتاب "مالسوس" در مورد جمعیت را خواندم و آماده بودم تا ارزش نبرد به‌خاطر بقاء را قدر کنم... از خلال ملاحظات متداوم و طولانی خود در مورد عادات حیوانات و نباتات، مرا به شگفت انداخت که در سایه این شرایط، تغییرات مناسب سبب حفظ‌نوع می‌شود و

تغییرات غیرمناسب منجر به نابودی و نتیجه عملیه ظهور جنس‌های جدید می‌شود و این‌جا بود که به‌این نتیجه رسیدیم که دیدگاه بقاء، بهترین تئوری است.»

"مات ریذلی" در این مورد می‌گوید: «نسبت به تغییر، افکار هم تکامل می‌یابند، مانند این‌که اجسام نیز تغییر می‌کنند و داروین حداقل این ایده را از اقتصاددانان گرفته است؛ کسانی که از فلاسفه تجربی به آن دست یافته بودند؛ از "لوک" و "نیوتن" گرفته تا هیوم و فولتیر تا هتشینسون و آدام اسمیت تا مالتوس و ریکاردو و تا داروین و والاس. قبل از داروین یگانه نظام اقتصادی غیر برنامه‌ریزی شده اقتصاد آدام اسمیت بود، کسی که به این عقیده بود که تکامل اقتصاد به شکل خود به‌خودی و خودجوش از خلال عمل کرد مردم صورت می‌گیرد؛ بدون این‌که کدام شاه و یا پارلمان به آن تصرف داشته باشد... مثل این‌که داروین به عدم مداخله حکم خالق در مورد انسان‌ها باورمند بود، اسمیت نیز به عدم حاکمیت حکومت در بازار عقیده داشت.»

### ریشه‌های دیدگاه داروین برای زندگی

کاملاً واضح است که دیدگاه داروین به زندگی عین دیدگاه سرمایه‌داری نسبت به زندگی است و این دیدگاه مووسسه‌ای است که فکر سرمایه‌داری بر آن استوار است و این فکری است که ریشه‌های آن نزد فلاسفه سرمایه‌داری قبل از دیدگاه داروین وجود داشت و خود داروین نیز این دیدگاه را نسبت به زندگی به‌وجود نیاورد. در واقع، مبانی دیدگاه سرمایه‌داری مثل مبارزه برای بقاء، حق طبیعی، کمبود نسبی و تکامل طبیعی و آن‌ها را در عمل به ایده ظهور و تکامل کائنات زنده تطبیق نموده و سپس از آن دیدگاه خود را مطرح کرد.

با دقت در دیدگاه داروین نسبت به زندگی، در می‌یابیم که دیدگاه وی از وجود و زندگی، ریشه در افکار مووسسه سرمایه‌داری داشته و قبل از این‌که نوشته داروین در سال 1860م به میان آید (این دیدگاه در بین افکار سرمایه‌داری وجود داشته است).

قبل از داروین، کشیش مسیحی که به آن توماس مالتوس (1789م) گفته می‌شد، ریشه‌های این افکار نزد وی دیده می‌شد و قبل از آن آدام اسمیت (1776م) که مووسس پایه‌های اقتصاد سرمایه‌داری سنتی تلقی می‌گردد، در نوشته خود به نام ثروت ملت‌ها، حامل این دیدگاه بود و پیش از آن نیز، این دیدگاه نزد ژان ژاک روسو (1770م) در نظریه "قرار داد اجتماعی" موجود بود. فکری که توسط ژان لوک (1680م) تبلور یافت و ریشه‌های اساسی آن در دیدگاه توماس هابس (1651م) در انگلیس دیده می‌شد.

هم‌چنان داروین از مکتب "تکامل طبیعی فرانسه" نیز متأثر شد که آن‌را جورج دی بوفون فرانسوی در سال 1780م ایجاد کرد و در آن دیدگاه تکامل کائنات زنده را تأیید کرد.

جون لامارک از دانشمندان علوم طبیعی بود که از "دی فون" متأثر شد؛ کسی که دیدگاه تکامل "لامارکی" به نام وی مسمی شده است و وی دارای کتابی به نام "تاریخ طبیعی حیوانات بی مهره" است که در سال 1820م منتشر شد.

### دیدگاه مبارزه و تکامل مارکس، متفکر اروپایی که با داروین از یک محیط بود

دیدگاه مبارزه و تکامل طبیعی بار دیگر هم‌زمان با داروین توسط بزرگ‌ترین متفکر سوسیالیستی "کارل مارکس" و معلم آن "هیگل" در قرن 19 میلادی و هم‌زمان با داروین، ظهور کرد. چنان‌که داروین دیدگاه داروینی خود را نسبت به زندگی در

زمینه زیست‌شناسی در سال 1860م ارائه نمود، مارکس نیز به تطبیق عین دیدگاه و افکار پرداخت؛ یعنی در عصر وی همین افکار رهبری انسان و تاریخ را به دست گرفت و دیدگاه خود را در جریان تاریخ، مبارزه طبقاتی و تکامل جوامع آن بنا نمود؛ چیزی که به نام "ماتریالیسم تاریخ" نامیده شد (1848م).

بنابر این، ناگزیر باید به مسیر تکامل جریان فکر سرمایه‌داری در اروپا توجه نمود. باید به ماتریالیسم تاریخی مارکس به عنوان بخشی از این مسیر تاریخی دید، نه چیزی جدا از آن. مارکس طرح‌های فکری خود را در قالب اروپا آورد و افکار آن بخشی از آن بود. می‌خواهیم کسانی را متوجه کنیم که پرچم این افکار را حمل کرده و به این افکار مردم‌را فرا می‌خوانند و آن‌را علمی می‌دانند که حرکت تاریخ را تفسیر می‌کند. می‌خواهیم ایشان را متوجه حقیقت و ریشه‌های افکار کمونیستی کنیم، افکاری که به عنوان یکی از تراوش‌های تکامل فکر سرمایه‌داری اروپایی، که مبنی بر دیدگاه فاسد داروینی نسبت به زندگی‌ست، بوده و هر آن‌چرا که بر آن بنا یافته‌را فاسد نموده است.

### فروپاشی دیدگاه تکامل داروینی

عجیب نخواهد بود که سرمایه‌داران و برادران کمونیستی‌شان مایوسانه از دفاع از دیدگاه داروین نسبت به زندگی و از اساسات علمی داروین دست کشیدند. وجود ناامیدی در پیوند زدن دیدگاه داروین تحت نام "تکامل و نوسازی" دیده می‌شود و نیز از تلاش برای انطباق آن با پیشرفت‌های علمی نو در علوم بیولوژی/زیست‌شناسی ناامید شده‌اند، خصوصاً پس از آن که اسرار وراثت در زیست‌شناسی کشف شد، فساد دیدگاه سنتی و سقوط علمی داروین ظاهر شد.

برای دانشمندان واضح شد که ویژه‌گی‌های موجودات زنده به هیچ‌وجه مربوط به ادعاهای داروین در مورد مبارزه برای بقا، بقای اصلح و انتخاب طبیعی نیست و نیز واضح شد که قوانین داخلی اصلی در اصل کائنات وجود داشته که صفات وراثتی کائنات را رهبری می‌کند که آن را "کروموزوم‌ها" گویند و مسئول تشکیل اعضاء در اجسام و تمام صفات موجودات زنده، این‌ها اند و اصلاً این ویژه‌گی‌ها هیچ ربطی به شرایط خارجی ندارد؛ چنان‌که داروین ادعا نموده است.

بنا بر این، به دانشمندان شرق و غرب واضح گردیده که این دیدگاه را خود علم بیولوژی به چالش کشانده است؛ علمی که در اروپا توسعه یافته و به آن‌چه که اساسات فکری‌را که این دیدگاه فاسد بر آن استوار بود، از دید علمی ازهم فروپاشید. پس تمام نظریات و افکاری که بر آن بنا یافته -نیز از نظر علمی شان فاسد- است، خصوصاً این که سرمایه‌داران قوانین طبیعی را تنها مرجع دانسته و هر آن‌چه که مخالف این قوانین باشد، صالح نه بل فاسد می‌دانند و در نتیجه باید تمام علوم اجتماعی که بر افکار داروینی استوار است را از بین ببرند و هم‌چنان برای شان لازم است تا اقتصاد سرمایه‌داری که اساسات آن بر عین خواست‌گاه و اساسات داروینی استوار است را نیز محو کنند. آیا این کار را کردند؟

نخیر این کار را نکردند! بلکه به تمسک بر تمدن و تمام افکار، نظریات و نظام‌های فاسد خود اصرار ورزیدند؛ حتی پس از این که فساد و اشتباه آن ثابت شد و تمام تلاش‌شان این است که این (پاره‌گی) را تحت نام تکامل و توسعه وصله بزنند!!